



سال ششم

شماره ۳۸۴ ، شنبه

۸ خرداد ماه ۱۳۸۹

۵۰۰ تومان



۱۷



جدول

۱۸



گرگ‌های بد مزه

۲۰



خله

۲۲



قصه‌ی حیوانات

۲۴



کاردستی

۲۵



فرم اشتراک

۲۷



ترانه‌ها

۳



با من بیا ...

۴



کلاغ چیکی

۷



نقاشی

۸



فرشته‌ها

۱۰



پر حنا

۱۲



فیل کشتی گیر!

۱۶



بازی

● مدیرمسئول: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)

● سردبیران: افشین اعلاء، مرجان کشاورزی آزاد

● تصویرگر: محمدحسین صلواتیان

● گرافیک و صفحه‌آرایی: مجتبی صلواتیان

● لیتوگرافی و چاپ: مؤسسه چاپ و نشر عروج

● امور مشترکین: محمدرضا ملازاده

● نشانی: تهران- خیابان انقلاب، چهار راه کالج، شماره ۸۶/نشر عروج

● تلفن: ۶۶۷۰۱۲۹۷ و ۶۶۷۰۶۸۳۳ نمابر: ۶۶۷۱۲۲۱۱

پدر و مادر عزیز، مربی گرامی



این مجموعه ویژه‌ی خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تفریحی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. بریدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطی کردن و هر گونه فعالیت پیش‌بینی نشده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.

با من جیا

دوست من سلام.

من طوطی هستم. بال و پری رنگارنگ و منقاری رو به پایین دارم. این منقار به من کمک می‌کند تا دانه‌ها را بشکنم و مغز آن‌ها را بخورم. بعضی از ما طوطی‌ها می‌توانیم صدای انسان‌ها را تقلید کنیم و بعضی کلمات را بگوییم. اما هیچ وقت هیچ طوطی معنی

حرف‌هایی که می‌زنند را نمی‌داند!

طوطی خاکستری از همه‌ی طوطی‌ها بهتر می‌تواند

صدای انسان‌ها را تقلید کند. اما او هم معنی

حرف‌هایش را نمی‌فهمد!

حالا که مرا شناختی و با هم دوست

شدیم، مداد رنگی‌هایت را بردار و

برای ورق زدن مجله، با من بیا ...



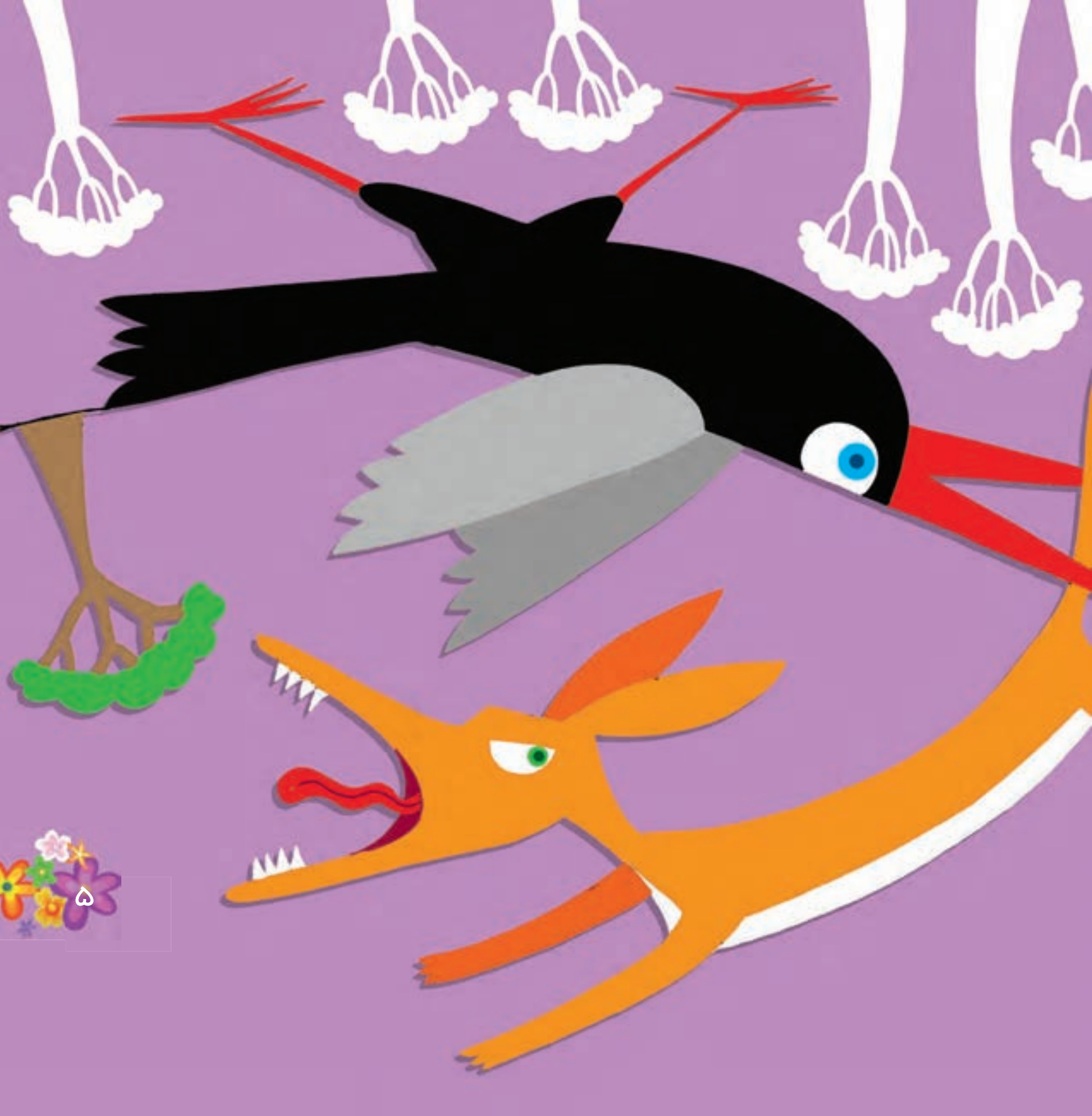


هشتمین

محمد رضا شمس

یک کلاغه بود که همه کارهایش برعکس بود. برعکس حرف می زد. برعکس می خوابید. برعکس راه می رفت. برعکس می پرید. به جای این که رو نوک درختها لانه کند، پایین درخت ها لانه می کرد. به جای این که توی لانه بنشیند، زیر آن می نشست. یعنی لانه را مثل کلاه رو سرش می گذاشت.

یک روز که برعکس زیر لانه اش خوابیده بود و داشت خواب های برعکس می دید - آخه کلاغه خواب هایش هم برعکس بود. یک روباهه آمد سراغش. روباهه دور کلاغ چرخید و گفت: «بلند شو که آمده ام تو را بخورم. کلاغه اول یک راق راقی کرد یعنی قار قاری کرد و بعد بلند شد دمش را به روباه کرد و گفت: «مراد قرف اه





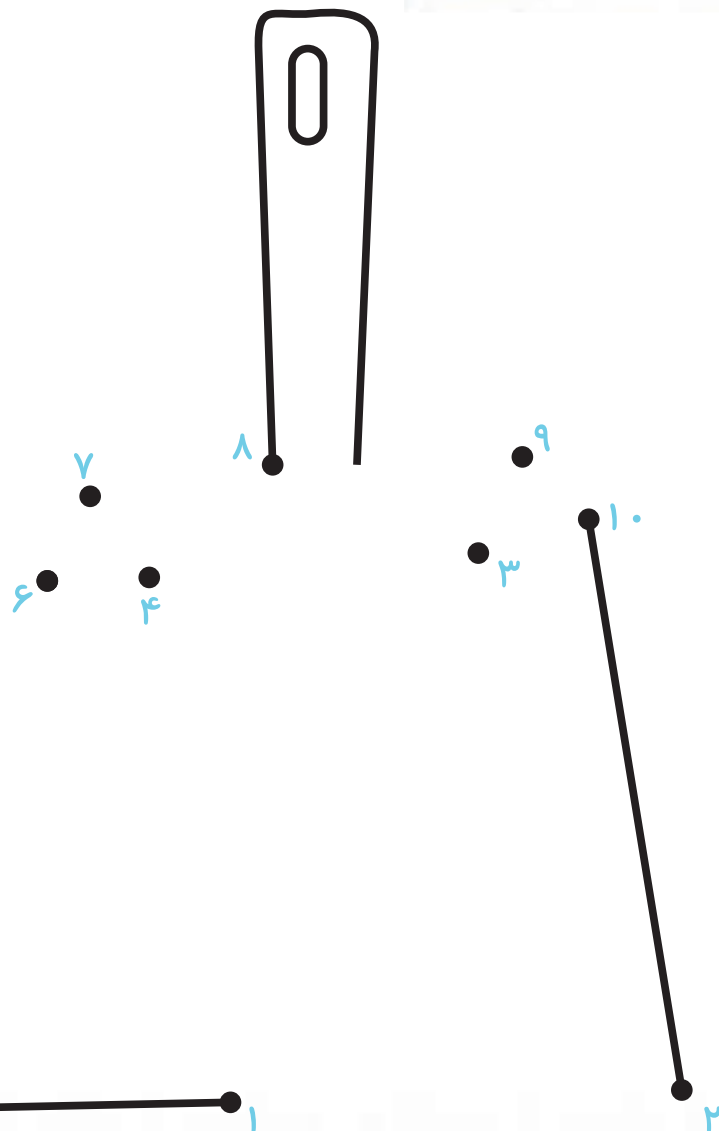
غالک همه اب نم نوچ ریب هر بته.

روباه گفت: «یعنی چی؟»

کلاغ گفت: «یعنی بهتره بری، چون من با همه کلاغ ها فرق دارم. روباه خندید و گفت: «معلومه که فرق داری. تو از همه آن ها خوشمزه تر هستی. این را گفت و دهانش را باز کرد و پرید رو کلاغ که دمش را بگیرد. کلاغ جا خالی داد و چیکی پرید پشت روباه و با منقارش دم روباه را گرفت و محکم کشید. دم روباه کنده شد. روباه از درد زوزه کشید و پا گذاشت به فرار. کلاغه دم روباه را از یکی از شاخه های درخت آویزان کرد و گفت: «اینم یک دم دیگه!»

روی شاخه های درخت پر از دم روباه بود.

دایره‌های سیاه ۱ تا ۱۰ را به هم وصل
کن تا شکل کامل شود. آن را رنگ کن.





فرستاده ما

من و دایی عباس و پدر بزرگ و حسین، می خواستیم به خانه ی دوست پدر بزرگ برویم. دایی عباس، حسین را بغل گرفته بود، اما حسین می خواست خودش راه برود. دایی او را زمین گذاشت تا راه برود. هنوز چند قدم نرفته بودیم که حسین افتاد زمین و لباسش خاکی شد. من آن قدر خندیدم که دلم درد گرفت! اما دایی و پدر بزرگ اصلاً نخندیدند مخصوصاً وقتی که حسین شروع کرد به گریه کردن. دایی حسین را بغل گرفت و ما به خانه برگشتیم تا دست و صورت حسین را بشوئیم. مادرم وقتی ما را دید با تعجب پرسید: «پس چرا برگشتید؟» گفتم: «حسین را ببینید! لباس مهمانی اش را ببینید!» بعد دوباره خنده ام گرفت. مادرم حسین را برد تا دست و صورتش را بشوید و لباسش را عوض کند.

پدر بزرگ به من گفت: «خندیدن و شاد بودن خیلی خوب است. اما، حضرت علی (ع) فرموده اند که هیچ وقت در برابر کسی که اتفاقی برایش افتاده و ناراحت است شادی نکن هیچ وقت به مشکلات دیگران نخند. شاید یک روز این اتفاق برای تو هم بیفتد.» من از این که به حسین خندیده بودم، خیلی خجالت کشیدم. حسین دلش می خواست مثل ما بزرگ ترها راه برود، من نباید به او می خندیدم. وقتی مادرم حسین را آورد، به دایی گفتم: «دایی جان! بگذارید حسین راه برود. من دست او را می گیرم و مواظب می شوم تا نیفتد!»

دایی مرا بوسید و گفت: «آفرین! آفرین به تو که خوب و مهربانی!»





پر حنا

جای خوب و راحتی
توی لانه داشتی
آن همه خوراکی و
آب و دانه داشتی

پس چه شد که آمدی
نوک زدی به پای من؟
تو دوباره بد شدی
مرغ پر حنای من!

شاهین رهنما











اما چند لحظه بعد :

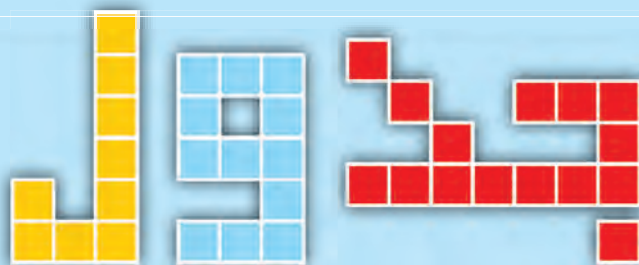
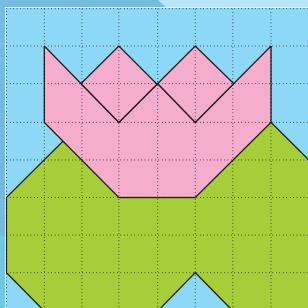




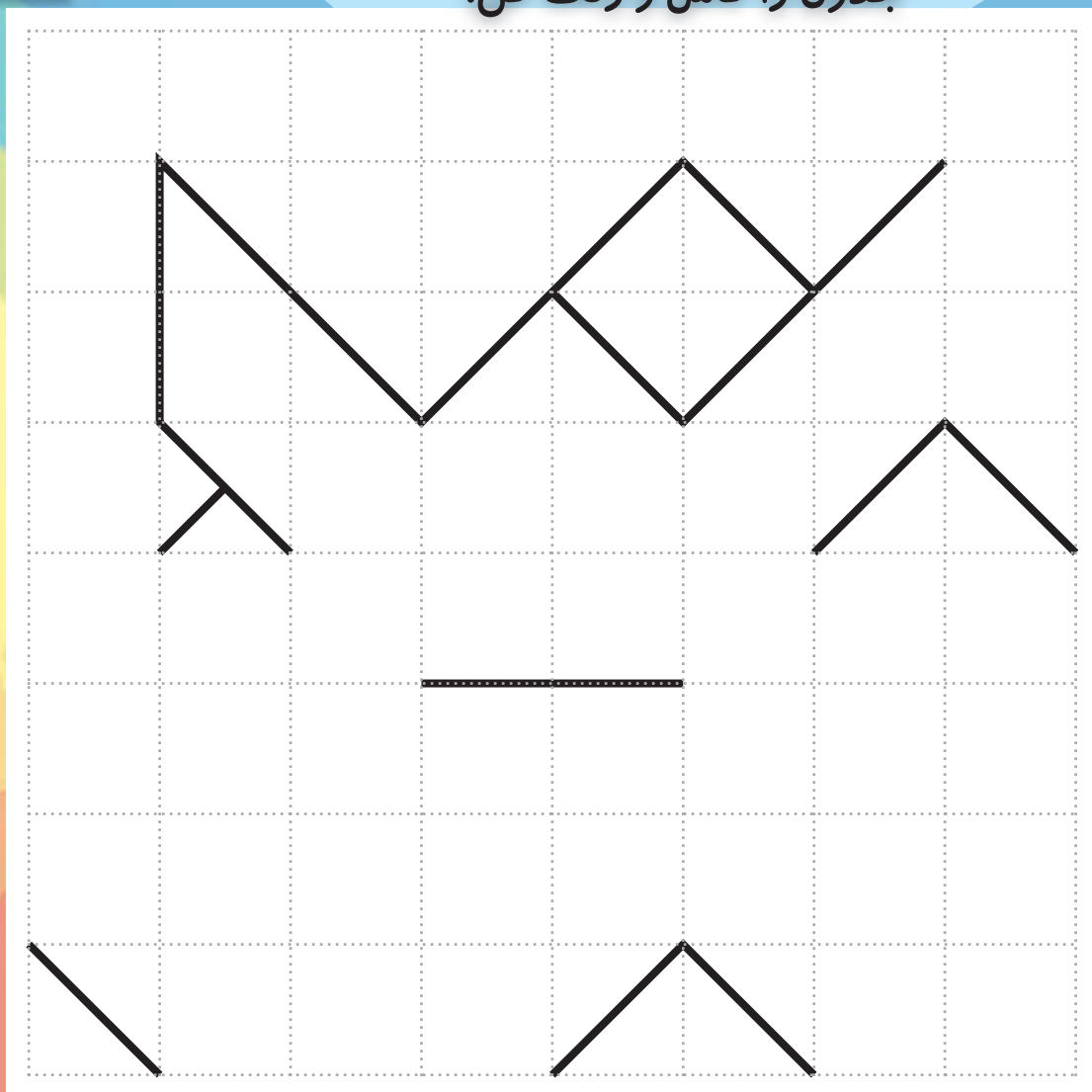
به این شکل با دقت نگاه کن.
چندتا از حیوان‌ها را می‌توانی پیدا کنی؟
اسم آن‌ها را بگو!

بازی





جدول را کامل و رنگ کن.





گرگ بدمزه

علف‌ها آب می‌خورند.

گوسفندها علف می‌خورند.

گرگ‌ها گوسفند می‌خورند.

اما ...

هیچ کس گرگ‌های بدمزه را نمی‌خورد!







درخت



سیب



کرم



موش



پرنده



برگ

خانه

یکی بود، یکی نبود. غیر از خدا، هیچ کس نبود.

وقتی  روی شاخه ی  نشست باران شروع به باریدن کرد.  خیس شده

بود.  از  بیرون آمد و گفت: «تو چرا به خانه ات نمی روی؟»  گفت: «

من از راه دوری آمده ام و خانه ای ندارم.»  گفت: «خب بیا به خانه ی من!» 

پرسید: «خانه ات کجاست؟»  خندید و گفت: «این  خوش مزه! خانه ی من

است.»  گفت: «من که توی  جا نمی شوم!»  گفت: «پس صبر کن تا

را صدا کنم. خانه ی او بزرگ تر است.»  ،  را صدا زد.  ، یک 



 بزرگ روی سرش گرفت و از سوراخ زیر  بیرون آمد. گفت: «این

، خانه ندارد. زیر باران خیس شده، می تواند به خانه ی تو بیاید؟» گفت: «

بیاید!»  پر زد و رفت پایین . گفت: «وای  جان! تو حسابی

خیس شده ای! زود بیا توی خانه ی من.  گفت: «خانه ات کجاست؟» 

گفت: «این سوراخ خانه ی من است.»  گفت: «نه! این جا خیلی کوچک است

من نمی توانم به خانه ی تو بیایم.» ، یک  به  داد و گفت: «پس

این  را روی سرت بگیر تا زیر باران خیس نشوی!»، پایین  زیر

 نشست و منتظر ماند تا باران بند آمد. وقتی آفتاب شد. بال هایش را باز کرد تا

پرواز کند و برود. اما یک تصمیم مهم گرفت. او روی شاخه ی  برای خودش لانه

ساخت و برای همیشه آن جا ماند. حالا  و  و  با هم همسایه هستند و 

هر کس در خانه ی راحت خودش زندگی می کند.

قصه حیوانات



به دور و بر نگاه کرد و روی چمن
ها یک حیوان عجیب دید.



کوآلا روی درخت خوابیده بود که صدایی
شنید



کوآلا از درخت پایین آمد و رفت تا خارپشت
سفید را پیدا کند



حیوان عجیب، یک خار پشت سفید
بود!





ناگهان سگ، در حالی که کوآلا را پشتش
سوار کرده بود، از راه رسید.



دوستانش، هر چه منتظر شدند، کوآلا
برنگشت. او راه را گم کرده بود.



کو آلا دوید رفت بغل مادرش، مادر از این که
سگ کوآلا را به خانه آورده بود، از او تشکر کرد.



بچه ها مشغول بازی شدند، اما هیچ کس
نمی دانست خارپشت سفید کجا رفت؟!



کار دستی



شکل را از روی خط قرمز قیچی کن.
بدن الاغ را از پشت به هم بچسبان اما به پاهای الاغ چسب نزن.
سر و دم را مانند شکل نمونه در جای مناسب بچسبان.
حالا این الاغ کوچولو می تواند بایستد!



دوست

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۸

هر ماه چهار شماره، هر شماره ۵۰۰۰ ریال

هزینه پست عادی جهت مشترکین شهرستان:

هر نسخه ۱۰۰۰ ریال

هزینه پست عادی جهت مشترکین تهران:

هر نسخه ۵۰۰ ریال

هزینه پست سفارشی جهت مشترکین تهران و شهرستان:

هر نسخه ۸۰۰۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره‌ی به شماره حساب ۰۱۰۲۰۷۰۵۳۸۰۰۲ سپهر

بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶ به نام مؤسسه عروج واریز کنید.

(قابل پرداخت در کلیه‌ی شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، چهارراه کالج،

فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) شماره ۸۸۶ امور مشترکان مجله دوست خردسالان ارسال فرمایید.

نظرات و پیشنهادات خود را در ارتباط با اشتراک و نحوه‌ی ارسال مجلات با شماره تلفن ۰۲۱)۶۶۷۰۶۸۳۳ درمیان بگذارید.

فرم اشتراک



نام :

نام خانوادگی :

تاریخ تولد : ۱۳ / / تحصیلات :

نشانی :

کد پستی :

تلفن :

شروع اشتراک از شماره : تا شماره :

امضاء



نشانی فرستنده:



جای تمپر

نشانی گیرنده:

تهران - خیابان انقلاب اسلامی، چهار راه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
شماره ۸۸۶ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان

دوست خردسالان

مصطفی رحمان دوست

ترانه



تاب تاب تاب، تاب بازی

پارک پر اسباب بازی

تاب بازی خیلی خوبه

خدا منو نندازی

هول بده، یالا، یالا

تا بالا بالا بالا

هول بده ولم کن

تا برسم به ابرا

روتاب چی ام؟ کبوترم، کبوترم

پر می زنم، پر می زنم، پر پر پر



